



## تابستان پارسال

### لیلا جان قربان!

تابستان پارسال بود، سرکوجه نظام دوست نشسته بودیم. از دیدار برگشته بودیم. من اولین بارم بود و رفیقم چندمین بار. از چهار صبح راه افتاده بودیم. بدو بدو تا فرودگاه، بدو بدو تا بیت و بعد چند ساعتی توی صف تا نوبت ما هم برسد. وقتی نوبت ما رسید درهای پایین را بستند و درهای بالکن را باز کردند. آن بالا هم خوب بود ولی برنامه من این بود که همان پایین بنشینم و با کف دستی که توی آن نوشته ام: «جانم فدای رهبر» سوژه دوربین‌ها شوم! که نشد. کلا از طبقه بالا چندان عکسی در نمی‌آید! سکوت پایین را هم ندارد. خیلی‌ها ردیف جلوی زانو می‌نشینند که فقط پایین را ببینند که آن هم خیلی خوب دیده نمی‌شود ولی همین بالا به بیرون ماندن و داخل حسینیه نیامدن می‌ارزد...

ما را فرستادند بالا، هرچه زجه و ناله کردیم که این همه راه از مشهد آمده ایم فایده نداشت، از این موارد زیاد داشتند. نشستیم و گوش دادیم. فقط یک وعده به خودمان داده بودیم، سخنرانی که تمام شد می‌زنیم پایین و تا پای سکوا آقا می‌رویم و دلی سبک می‌کنیم. نماز که تمام شد، بدو بدو راهی پایین شدیم. راهمان دادند. و من از همان در چوبی ورودی برایم زیلوهای جذابی بود که بارها آن را در تلویزیون دیده بودم و از آن خوانده بودم. واقعا جذاب بودند... رفتیم و رفتیم تا به سکورسیدیم؛ به دیداری که آرزوی ما را داشتیم. دیداری که یار نداشت. همان جا تصمیم گرفتیم دوباره بیاییم. این بار از شب قبل بلیت بگیریم. آن‌هایی که پایین بودند می‌گفتند که از نماز صبح آمده‌اند. برنامه را چیدیم اما...

حالا دو ماه بیشتر است که فقط حسرت می‌خوریم. مثل خیلی‌ها آن روز ما هم دعا دعا می‌کردیم که غلط باشد اما نبود. همان تابستان پارسال، یادم است که خانم‌ها دست و پا می‌شکستند برای اینکه نماز را پشت سر آقا بخوانند، برای اینکه بروند و پای حرف‌های ایشان بنشینند. برای اینکه دیداری تازه کنند و این‌ها همه برای من سؤال بود، که از زن خانه‌دار تا زن شاغل و دکتر و مهندس، چرا برایش دیدار با آقا جذاب است! مگر نه اینکه بارها از بیان و کلام ایشان شنیده‌است که زن قداست دارد، که زن موجودیت دارد، که زن ریحانه است. نگاهی ویژه که به زن قداست می‌داد و جایگاه. به خاطر همین نگاه بود که ما برای دیدار با آقا جان می‌دادیم و در هر دیداری به خصوص دیدار با بانوان، چشم و دل، گوش بودیم تا حرفی تازه برای زنان بگویند که مایه جان شود.

حالا در پرونده این شماره از شهر بانو، با جمعی از همان زنانی که کلام آقا، مسیر حرکتشان است، نشسته‌ایم و از زن در منظومه فکری رهبر شهید انقلاب نوشته‌ایم؛ از جایگاهی ویژه که آقا در آن سال‌ها به ما داد. کوشیده‌ایم اما توانسته‌ایم تا گوشه‌ای از این نگاه ویژه را بنویسیم.

روایت نگاهی که برای زن، هم در خانه  
امنیت ساخت و هم در جامعه شأن؛  
نگاهی کم‌نظیر در تاریخ حکمرانی ایران



# زن، در نگاه او، فقط «دیده» نمی‌شد؛ «حرمت» داشت

نسرین ستوده | بعضی نگاه‌ها فقط حرف نیستند؛ مسیرند. رهبر شهید انقلاب اسلامی از آن چهره‌هایی بود که زن را نه در سایه، که در روشنایی کرامت انسانی می‌دید. در سخن و سلوک او، زن موجودی حاشیه‌ای یا تزیینی نبود؛ صاحب حق بود، صاحب هویت بود، صاحب احترام بود. او برای زن، هم حق محبت قائل شد، هم حق امنیت، هم حق رشد، هم حق حضور. و همین است که این نگاه را از یک موضع معمول فراتر می‌برد؛ به یک تجربه تاریخی تبدیل می‌کند. تجربه‌ای که هنوز هم در حافظه جامعه، تازه و اثرگذار مانده است.